

مروری بر یکی از طولانی‌ترین مقاومت‌های اهالی توس در برابر هجوم بیگانگان

مغولان پشت دروازه‌های تابران



نگاره‌ای درباره حمله سربازان مغول به دروازه نیشابور

مرضیه ترابی| مورخان یورش مغولان به ایران را در پاییز سال ۵۹۸ خورشیدی (حدود ۸۰۶ سال پیش) ثبت کرده‌اند. چنگیز بعد از کشتار بازگانان مغول در آتار (واقعه‌ای مشکوک که درباره صحت و سقم آن تردیدهایی وجود دارد) به مستملکات خوارزمشاهیان تاخت. گستره این هجوم در تاریخ و نیز تسلط مغولان بر ایران، باعث شد که مقاومت های مردمی در برابر هجوم، چندان در متون تاریخی انعکاس پیدا نکند و مورخانی مانند عطاالملک جوینی در «جهانگشا، یا خواجه رشیدالدین فضل ... همدانی در «جامع التواریخ» نتوانند چنان که باید در این باب اطلاعاتی ارائه دهند.
باین حال، به گواهی تاریخ، ایرانی هیچ‌گاه در برابر هجمه اجنبی بی تفاوت نبوده و جان پر سر حفظ میهن نهاده است. تردیدی نیست که ورود مغولان و گریختن مذبح‌خانه سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل آن‌ها، باعث ایجاد شکافی عمیق در سازمان رزم ایران و انتظام صفوف ارتش شد و پیامدی تلخ و دهشتناک در پی داشت. اما از آن طرف، مقاومت مردان و بانوان شجاع ایرانی در برابر این هجوم و خلق صفحات زرین در تاریخ ایران قرن هفتم، نشان افتخار ابدی را بر سینه فرزندان ایران آویخت.
در خراسان بزرگ این مقاومت به‌شکلی گسترده وجود داشت. هر چند مورخان از تسلیم برخی شهرها خبر داده‌اند، مردم تعدادی دیگر از شهرهای بزرگ و قدیمی این خطه، مانند نیشابور، مقاومت سختی را در برابر مغولان سازمان دادند. در نیشابور، درحالی‌که به دستور سلطان محمد خوارزمشاه و در پی قیام چندسال قبل از هجوم مغولان، باروی اصلی شهر را ویران کرده و عملا خط دفاعی آن را از بین برده بودند، جمع معدودی از مدافعان شهر در برابر هزاران سرباز مغول ایستادگی کردند و تعداد زیادی از آن‌ها را به دیار عدم فرستادند.
یکی از این مهاجمان «تغا‌چار»، داماد چنگیز بود که در میانه نبرد، به تیر یکی از مدافعان شهر گرفتار شد و بر زمین افتاد. مغولان موقتا عقب نشستند، اما دوباره با لشکری جرار باز آمدند و بعد از تصرف شهر، همه را از دم تیغ گذراندند. دختر چنگیز و بیوه تغا‌چار خود وارد شهر شد و دستور کشتار همه موجودات زنده را صادر کرد، اما همه این جنایت‌های دهشتناک نتوانست آن دفاع درخشان و زرین را از صفحات تاریخ پاک کند و آن رشادت غیورانه را به پوته فراموشی بسپارد. شهرهایی نظیر نیشابور در آن هجوم بزرگ کم نبودند. در این نوشتار، می خواهیم به مقاومت هایی بپردازیم که در هجمه سراسری مغول، در ولایت توس و نواحی اطراف آن سازمان دهی شد، در شهرهای بزرگی مانند «تابران».

ورود مغولان به ولایت توس

مغولان در ربیع الآخر سال ۶۱۷ قمری (تیرماه سال ۵۹۹ خورشیدی) بافرماندهی «شُبْتای» به حدود ولایت توس رسیدند. اخبار مربوط به کشتارهای وحشیانه‌آن‌ها در دیگر بلاد، به ویژه در هرات که فاصله چندان‌ی تا این ولایت نداشت، حتما به توس رسیده بود. مغولان، طبق گزارش «نسفی»، در هرات حدود یک میلیون نفر را از دم تیغ گذراندند. ظاهرا این آمار از تعداد کسانی که به دست هرسرباز مغول کشته شده‌اند، اقتباس شده است؛ ۱۰۰هزار سرباز، هرکدام ۱۰ شهروند. گزارش‌ها حتی خبر از دریده شدن شکم مردگان برای یافتن اشیای قیمتی درون شکم آن‌ها در «ترمذ»، حکایت دارد. مغولان ابتدا خود را به روستاها و شهرهای کوچک‌تر رساندند و آن‌ها را به باد غارت دادند. نوغان تسلیم شد و مشهد نیز به دست مغولان افتاد. آن‌ها به حرم مطهر آسیب‌ی نزدند، اما جمع زیادی از مردم شهر، به ویژه زنان و کودکان را به اسیری گرفتند، یکی از این افراد فاطمه توسی» بود که در یکی ازگزارش‌های صفحه‌تاریخ‌وهویت، به تفصیل درباره وی سخن گفته‌ام. در آن زمان مشهد فاقد باروی مستحکم بود. بارویی نه چندان حصین به دست فرامرزبن علی (آل کاکویه) و به تدبیر شرف‌الدین ابوطاهر قعی در سال ۵۱۲ قمری (۴۹۷ خورشیدی)، حدود یک قرن قبل از هجوم مغولان، ساخته شده بود که کارایی دفاعی چندان‌ی نداشت و به علاوه در این مدت، جمع زیادی بیرون از دروازه‌های آن ساکن شده بودند. شُبْتای باور داشت که فتح تابران، بزرگ‌ترین شهر ولایت‌توس، هم‌کار دشواری نخواهد بود. او متوجه شد که جمع زیادی از مردم منطقه، پشت باروهای مستحکم و هفت‌کیلومتری تابران موضع گرفته‌اند، اما به شماره، بسیار کمتر از لشکریان وی هستند.



نبرد بزرگ تابران

شُبْتای خود را به تابران رساند و آن را در محاصره گرفت. ابتدا قاصدی روانه شهر کرد و آن‌ها را به تسلیم فراخواند. به این ترتیب، اهالی زن‌ده می‌ماندند، اما باید تن به ذلت اسارت و بردگی مغولان می‌دادند. اهالی تابران حاضر به پذیرش تسلیم نشدند. هجوم از سوی دروازه مرو آغاز شد و به تدریج به دروازه «رودبار» و «زان» نیز توسعه یافت. فرزندان تابران مردانه دفاع می‌کردند. شُبْتای برای تسخیر شهر بارها هجوم برد، اما هر دفعه ناکام ماند. در یکی از این حملات، تعدادی از دلیرترین سربازان لشکر مغول توسط مدافعان جوان تابران از دم تیغ گذشتند. شُبْتای تصمیم به استفاده از مهارت‌های قلعه‌کوبی گرفت. طولی نکشید که باران آتش به سوی اهالی تابران سرازیر شد و با شکسته شدن یکی از دروازه‌ها، مغولان به داخل شهر راه یافتند. جنگ تن‌به‌تن در کوچه‌پس‌کوچه‌های تابران با شدت ادامه داشت و صدای چکاچک شمشیر و فریاد جنگاوران از هر سو شنیده می‌شد. مدافعان می‌دانستند با شمار کمی که دارند، امیدی به پیروزی وجود ندارد، اما می‌خواستند قبل از پایان کار تآنچاکه می‌توانند از دشمن بکشند و هزینه او را بالا و بالاتر ببرند. شُبْتای خشمگین و مستأصل فرمان قتل عام می‌داد، اما تابرانی که قرار بود یکی دو روزه در برابر هجمه مغول کم‌رش شکسته شود، نزدیک به یک ماه مقاومت کرد، مردان و زنان تابرانی تا آخرین قطره خون جنگیدند، با این حال، آن حماسه‌سترگ در تاریخ، با اختصار دردآلودی واگویه شد، عطاالملک جوینی در «جهانگشا» نوشت: «شُبْتای به توس رسید و هر جا به ایلی پیش آمدند [=تسلیم می‌شدند] ایقا می‌کرد و هر کس سرکشی می‌نمود، مستأصل می‌گردانید. قرای شرقی توس، نوغان و آن ربع [منطقه]، ایل شدند [=تسلیم شدند] حالیا خلاص یافتند و از آنجا به شهر [تابران] رسولی فرستادند. بر مزاج جواب ندادند. در شهر و دیه‌ها که در جور آن بود، قتل به افراط کردند و چون به رادکان رسیدند، حضرت مرغزار و انفجار عیون شُبْتای را خوش آمد آن جماعت را آسیبی نرسانید.»



نگاره سرباز مغول در قرن هفتم قمری



لشکر خراسان در آزادسازی خرمشهر



عکسی از مسجد جامع خرمشهر در محله آزادی

هما سعادت‌مند| عراقی‌ها اسم خرمشهر را گذاشته بودند «مُخْمَرَه». هر روز کامیون‌کامیون بار از محمره به سمت عراق با گِیری می‌شد، بارشان سروته نداشت. هر چه دم دستشان می‌آمد، می‌ریختند روی هم و می‌پردند؛ اسباب و اثاثیه، لباس، مواد غذایی، حتی درها و پنجره‌ها را؛ اصلا هر چیزی را که می‌شد از کالبد سنگ و گلی یک خانه جنگ‌زده برداشت، برمی‌داشتند؛ از توی کوچه و خیابان هم موتورسیکلت‌ها، ماشین‌ها، گاوها، گوسفند‌ها و مرغ‌ها و خروس‌ها، حتی منبرهای مساجد را جمع می‌کردند.

مغازه‌ها با درهای شکسته و شیشه‌های فرو ریخته، خالی بودند. مثل اینکه کسی یک‌باره به همه‌شان شیخون زده باشد. نویسنده کتاب «اسرار جنگ تحمیلی به روایت اسرای عراقی» می‌نویسد: خیلی از مغازه‌های بصره از اجناس به‌یغمارفته پر شده بود؛ آن قدر که اموال را کتا ر پیاده‌روها و خیابان‌های شهر مثل بُشته روی هم انباشته بودند تا هر کس هر چه می‌خواهد، بردارد، البته عده‌ای از مردم بصره از خریدن این لوازم اکراه داشتند و خرید و فروش آن را حرام می‌دانستند. تعدادی از مؤمنان عراقی هم از فروشگاه‌های دولتی خرید نمی‌کردند، چون احتمال می‌دادند که ممکن است این اموال متعلق به مردم خرمشهر باشد. نیروی بعث برای غارت اموال خانه‌ها و مغازه‌های شهر، ستادی به نام «ستاد غنائم خرمشهر» به فرماندهی «سرتیب ایاد شعبان» تشکیل داده بودند. آن‌ها با همکاری شهرداری بصره در کمتر از سه ماه همه مغازه‌های خرمشهر را تخلیه کرده و لوازم گران‌قیمت خانه‌های شهر را به غارت برده بودند. فرماندهان عراقی در وسط خیابان‌های خرمشهر می‌ایستادند و رو به دوربین خبرنگاران داخلی و خارجی می‌گفتند: «آمده‌ایم که بمانیم».

آمدنشان اگرچه ۵۷۸ روز به درازا کشید، ماندگار نشد. تاریخ ثبت‌شده از مقاومت و پایداری آن روزگار، سهمی از این ناماندگاری رامدیون شیرمردان خراسانی می‌داند که با تیپ ۲ لشکر ۷۷ خراسان در کنار رزمندگان دیگر لشکرها جنگیدند و مقاومت کردند. رامین رامین‌نژاد، نویسنده کتاب «تاریخ لشکر خراسان»، آخرین تلاش برای بازپس‌گیری خرمشهر را این‌طور به تصویر می‌کشد: «تقویم اول خرداد را نشان می‌داد که از طریق ایستگاه‌های شنود و استراق‌سمع، خبر خوشحال‌کننده‌ای می‌رسد، اتومبیل سرهنگ احمد زیدان (فرمانده نیروهای عراقی مستقر در خرمشهر) در میان شهر به مین برخورد کرده و آتش گرفته بود. خبر می‌گفت او مرده و جسدش همچنان در میدان مین افتاده است. اگرچه سرهنگ «خمیس مخیلف» به سرعت جانشین احمد زیدان می‌شود، ولی سردرگمی و تضعیف روحیه بعضی‌ها در آن ساعت، فرصتی بود که باید غنیمت شمرده می‌شد.»

همان روز وقتی قعر به‌های ساعت ۱۰:۳۰ را نشانه گرفتند، رزمنده‌ها سومین مرحله حمله را با رزم «یا محمدبن عبدا...» شروع کردند و زدن به خاک ریز دفاعی دشمن. «قراگاه فتح» در ساعت ۳:۴۵ با مباد به جاده آسفالت‌نه خرمشهر به شلمچه رسید و توانست دشمن را به عقب براند اما پیش پای تعدادی از بچه‌های قراگاه نصر، میدان متراکم مین‌نشسته وزمین‌گیرشان کرده بود، با اینکه هر چند دقیقه یک رزمنده، مثل شاخه گلی می‌شکست و روی خاک می‌افتاد، کسی پای پایداری‌اش را پس نکشید؛ همین شد که ۴۵ دقیقه بعد، نیروهای دشمن در اطراف خرمشهر عقب نشستند. با این عقب‌گرد، عراقی‌ها دو دسته شدند و ارتباطشان با داخل شهر قطع شد. «قراگاه فتح» توانست ساعت ۶:۱۵ صبح، خرمشهر را محاصره کند. «قراگاه فجر ۲»، به منطقه «پل نو» رسید و به طرف «شَطّ العرب» پیشروی کرد. «قراگاه فتح» هم به ساحل اُرُوند رود دست یافت. بعد از آن نیروهای دشمن که بر اثر حمله سریع و غافل‌گیرانه ایران دچار وحشت شدیدی شده بودند، نتوانستند واکنش مناسبی نشان دهند. تنها بخشی از نیروهای دشمن در تلاش برای شکستن محاصره، هراگاه از بیرون شهر حمله‌های پراکنده‌ای انجام می‌داد که سرانجامی نداشت؛ به عنوان مثال یک فروند هلی‌کوپتر عراقی سعی کرد مهمات و تدارکاتی را به نیروهای محاصره‌شده برساند، اما پس از فرود، وقتی قصد داشت از زمین بلند شود، به سبب نقص فنی دوباره بر زمین نشست و دقایقی بعد به غنیمت گرفته شد. صحنه فرود ناقص هلی‌کوپتر و فریاد تکبیر رزمندگان، تأثیر عمیقی در روحیه متزلزل نیروهای عراقی گذاشت. عدد اسرای دشمن در این روز به ۲هزار و ۸۳ نفر رسید که در میان آن‌ها ۵۶ افسر نیز دیده می‌شدند. به گفته رامین رامین‌نژاد این عملیات آن قدر مهم بود که صدام حسین خودش برای رهبری عملیات به منطقه آمده بود اما در گِربودار حمله دو طرف، هواپیماهای عراقی به اشتباه منطقه‌ای را که خود نیروهای یعنی در آن استقرار داشتند بمباران کرد. در این اتفاق صدام حسین مجروح شد و نظامی‌های تحت فرمانش به سختی توانستند او را از آن محدوده خارج و به خاک عراق بازگردانند.

تقویم تاریخ

پس از به دهانه توپ بسته شدن هندی‌ها توسط استعمارگران انگلیسی اتفاق افتاد

انگلیسی‌ها در سوراخ جهنم



در پی قتل نادرشاه انگلیسی‌ها هندوستان را اشغال کردند، پس از آن هم هرگاه با قیام مسلحانه هندیان، روبه‌رو می‌شدند، آنان را پس از سرکوب و دستگیری به دهانه توپ می‌بستند و اعدام می‌کردند. این نوع اعدام سبب شد هندی‌ها یکم تیر ۱۱۵۴ خورشیدی به دستور «سراج‌الدین نواب بنگال» عده‌ای انگلیسی را به طرز وحشتناکی خفه کنند و انتقام هم‌وطنان خود را بگیرند. در این روز، هندی‌ها ۱۴۶ شه‌نظامی انگلیسی را در یک اتاق کوچک حبس کردند و برخی از آنان را هم از سوراخی که در سقف ایجاد کرده بودند به داخل اتاق و بر سر دیگران انداختند که این عمل باعث خفه شدن ۱۲۳ تن از انگلیسی‌ها شد. مورخان انگلیسی در تألیفات خود از این اتاق به عنوان «سوراخ سیاه جهنم» نام برده‌اند. عکس بالا نشان می‌دهد که چگونه انگلیسی‌ها مخالفان هندی خود را به دهانه توپ می‌بستند و سپس توپ را شلیک می‌کردند تا فرد مخالف هنگام خروج گلوله، تکه تکه شود.

تاریخ و هویت

